

سوسیالیزم و بحران اعتبار

از نیمه های دهه ی ۷۵ به این سوی شاهد به هم خوردن تعادل نیروی اجتماعی و طبقاتی در مقیاس جهانی هستیم. دلیل اصلی این پدیده همانا آغاز یک موج بلند رکود اقتصادی است که با افزایش دائمی بیکاری همراه است. در کشورهای سرمایه داری صنعتی شمار بیکاران از ۱۰ به ۵۰ میلیون افزایش یافته است و در کشورهای جهان سوم تعداد بیکاران به ۵۰۰ میلیون نفر می رسد، در بسیاری از کشورهای جهان سوم، بیش از نیمی از جمعیت فرصتی برای اشتغال ندارند.

روند افزایش وسیع بیکاری و هراس از بیکار شدن در میان دارندگان کار، به ضعیف شدن طبقه ی کارگر و تقویت تهاجم جهان سرمایه داری برای افزایش نرخ سود از طریق کاهش دستمزدها منجر شده و تفکر نئولیبرالی و محافظه کاری نیز به تنها بیان ایدئولوژیک این تهاجم اجتماعی و اقتصادی بدل شده است. در کشورهای سرمایه داری بزرگ بسیاری از رهبران احزاب مردمی که در گذشته مدعی سوسیالیزم بودند در برابر این تهاجم تسلیم شده و برنامه های صرفه جوئی و دولت ها و کاهش در هزینه های تأمین اجتماعی را پذیرفته اند. این پدیده را می توان در کشورهای مختلف از فرانسه گرفته تا اسپانیا، هلند، سوئد، ونزوئلا و پرو مشاهده کرد. ضعیف شدن طبقه ی کارگر، امکانات مردم را برای تهاجم علیه سلطه ی سرمایه به شدت محدود کرده است. تسلیم سوسیال دموکراسی در برابر تهاجم سرمایه را نتایج بحران های ایدئولوژیک و سیاسی در اروپای شرقی، شوروی سابق، چین و هند تشدید و

تصویری تقریباً جهانی از بحران اعتبار سوسیالیزم در برابر دیدگان ما گشوده است.

از نظر بسیاری از مردم سیاره ی ما، دو تجربه ی اصلی تاریخی برای سازمان دادن جامعه ی بی طبقه یعنی تجربه ی استالینیستی (در شوروی و چین) و تجربه ی سوسیال دموکراتیک (در اروپای غربی) ناکام مانده اند.

مردم هنوز این ناکامی ها را به عنوان ناکامی در تحقق یک آرمان اجتماعی رادیکال تلقی می کنند اما این درک به معنای ارزیابی منفی از اهمیت تغییرات اجتماعی مثبت به نفع مردم نیست، کارنامه ی ۱۵۰ سال فعالیت جنبش کارگران و همه ی گرایشات آن برای تغییرات مشخص در زندگی اجتماعی به نفع کارگران مثبت است. اما این ارزیابی به معنای آن نیست که میلیون ها کارگر سراسر جهان به این باور رسیده اند که گویا هر مبارزه ی مستقیم برای درخواست های صنفی، به مبارزه برای براندازی سرمایه داری و ایجاد جامعه ی بی طبقه منجر می شود.

درست به دلیل اینکه این باور وجود ندارد مبارزات جاری، پراکنده و گسسته و محروم از یک آرمان بزرگ عمومی است، ابتکار سیاسی در مرحله ی کنونی در دست بورژوازی و کارگزاران آن است. این را می توان از آنچه که در اروپای شرقی می گذرد به خوبی دریافت. در اروپای شرقی سقوط دیکتاتوری بوروکراتیک تحت فشار مبارزات مردمی نه به یک حرکت سیاسی در جهت سوسیالیزم که به احیای سرمایه داری منتهی شد. این روند را در اتحاد شوروی سابق نیز می بینیم. مردم اروپای شرقی و شوروی سابق و اهالی کشورهای نظیر کامبوج، استالینیزم و دیکتاتوری های پی آمد آن را با مارکسیزم و سوسیالیزم یکی و همسان می پندارند. استالین فرمان قتل

صدهزار انسان را صادر و میلیون ها کارگر و دهقان را سرکوب کرد. سیاست استالینی نتیجه ی مارکسیزم و سوسیالیزم و انقلاب نبود. اما مردم واقعیت را به گونه ای دیگر می نگرند و استالینیزم را با سوسیالیزم یکسان می پندارند و این وضعیت به شدت بر شرایط سیاسی و اجتماعی بین المللی سنگینی می کند. بحران اعتبار سوسیالیزم، تناقض اساسی دنیائی است که در آن مردم در بسیاری از کشورها، در مقیاسی وسیع تر از گذشته مبارزه می کنند.

از سوی، امپریالیزم و بورژوازی قادر نیستند که مانند دهه ی ۳۰ و اوائل دهه ی ۴۰، جنبش کارگری را در شهرهای بزرگ اروپا و ژاپن و کشورهای دیگر سرکوب کنند و از سوی دیگر مردم هنوز آمادگی مبارزه برای یک راه حل جهانی ضدسرمایه داری را ندارند. به این دلیل، ما در یک دوره ی بحران فراگیر جهانی به سر می بریم که در آن هیچیک از طبقات اصلی قادر به تضمین پیروزی تاریخی خود نیستند.

وظیفه ی اصلی ما احیای اعتبار سوسیالیزم در ذهن و دیدگاه میلیون ها انسان کارکن جهان است. و این تنها در صورتی ممکن است که نقطه ی عزیمت ما همان نیازهای فوری مردم باشد. هر مدل آلترناتیو اقتصاد سیاسی باید این نیازها و درخواست ها را در خود جای دهد. هدف های فوری را می توان در عبارتی مشخص و جامع عرضه کرد: گرسنگی را ریشه کن کن! برهنه را بپوشان، برای همگان یک زندگی شرافتمندانه فراهم آور، زندگی کسانی را که به دلیل نبود مراقبت پزشکی جان می سپارند نجات بده، فرهنگ و سواد را در خدمت همگان قرار بده، آزادی های دموکراتیک را جهانگیر و خشونت سرکوبگرانه را در همه ی اشکال آن محو کن!

هیچیک از این خواسته ها، اتویی و یا خشک نیست گرچه مردم آمادگی مبارزه در راه یک انقلاب سوسیالیستی را ندارند، اما اگر این درخواست ها به طور مشخص مطرح شوند حاضرند در راه آزادی مبارزه کنند. مردم می توانند در شکل های متنوع مبارزه ای وسیع را دامن بزنند. از این روی، درخواست های ما باید تا حد ممکن مشخص باشند؛ چه نوع؟

اگر شرایط لازم برای رسیدن به این هدف ها را بررسی کنیم، به این نتیجه می رسیم که برنامه ی ما مستلزم باز تقسیم رادیکال منابع موجود و تغییری رادیکال در نیروهای اجتماعی است. قانع خواهیم شد که مردم اگر با این ضرورت برخورد کنند. از مبارزه عقب نخواهند نشست. در اینجا یکی از مهم ترین و تاریخی ترین مسائل مطرح می شوند: توانایی رهبری وسیع ترین مبارزه ی مردمی برای فوری ترین نیازهای بشری، بدون شرایط قبلی.

آیا این آلترناتیو می تواند بدون هدف کوتاه یا میان مدت کسب قدرت سیاسی تحقق یابد؟ به گمان من، طرح موضوع به این گونه خطاست. واضح است که مسأله ی قدرت سیاسی را نمی توان دور زد. اما مبارزه برای قدرت سیاسی و نیز شکل آن را نباید از قبل تعیین کرد. و مهم تر از همه، فورمولاسیون اهداف مشخص و اشکال مشخص مبارزه برای نیازهای معین، نباید تابع هدف هایی شوند که در کوتاه مدت قابل تحقق اند. برعکس، اهداف و اشکال مبارزه باید بدون هرگونه پیشداوری سیاسی معین شوند. فورمولاسیون باید مثل همان جمله معروف ناپلئون بناپارت باشد که گفت: "درگیر می شویم و بعد خواهیم دید." این شیوه ای بود که جنبش کارگری بین المللی در یکی از درخشان ترین دوره های فعالیت مردمی خود، یعنی مبارزه برای حق رأی عمومی و برای هشت ساعت کار روزانه به کار برد. آیا امپریالیزم و یا دقیق تر امپریالیزم و

سرمایه ی بزرگ می تواند راه تحقق این درخواست ها را در آمریکای لاتین سد کند؟ آیا امپریالیزم می تواند بیش تر از صندوق بین المللی پول جریان تکنولوژی و سرمایه را به آمریکای لاتین قطع کند؟ برای این پرسش پاسخ آماده ای وجود ندارد. اما در تحلیل نهایی، همه چیز به تعادل قوا بستگی دارد و تعادل قوا نیز ثابت نبوده و همواره در حال تغییر است. به علاوه، مبارزه برای درخواست های قابل تحقق و دقیق با اقدام مردمی نیز دقیقاً راهی برای تغییر تعادل قوا است. نباید فراموش کرد امپریالیزم خود دستخوش بحران رهبری عمیقی است. سرمایه داری آمریکا با تحکیم برتری نظامی خود، برتری مالی و تکنولوژیک خود را در برابر رقبای خود (ژاپن و آلمان) از دست داده است. دولت آمریکا توانایی کنترل اقدامات مردمی را در ایالات متحده ندارد.

در این شرایط برای مبارزه ی موفقیت آمیز در جهت قطع فوری پرداخت بدهی های خارجی کشورهای بدهکار، اشکال متنوعی وجود دارد. احتمال اینکه دولت های کشورهای آمریکای لاتین و جهان سوم به این اقدامات دست بزنند بسیار ناچیز است، اما اگر کشوری مثل برزیل به این اقدام دست زد، واکنش آمریکا را به سختی می توان پیش بینی کرد. آن ها ممکن است برزیل را از نظر اقتصادی محاصره کنند. محاصره ی اقتصادی برزیل بسی مشکل تر از مثلاً محاصره ی اقتصادی کوبا و یا نیکاراگونه است...

مبارزه برای سوسیالیزم از نظر مارکس تحمیل دگماتیک و فرقه ای ی پاره ای اهداف از قبل تعیین شده به جنبش واقعی مردمی نیست، بلکه تنها، بیان آگاهانه ی جنبشی است که از درون آن، عناصر جامعه ای نوین، از دل جامعه ی کهنه پای می گیرد.

شرکت های چند ملیتی

اکنون شرکت های چند ملیتی بر بخش بزرگی از بازار جهانی تسلط دارند و یک شکل کیفی برتر از تمرکز بین المللی سرمایه را به نمایش می گذارند. اما سرمایه داری بین الملل در این مورد از طبقه ی کارگر بسیار آماده تر و یکدست تر است.

در شرایط کنونی کارگران در برابر شرکت های چند ملیتی می توانند دو پاسخ ارائه دهند: یا در مرزهای ملی و در دفاع از بازار داخلی در کنار بورژوازی و دولت خودی علیه «ژاپنی ها»، «آلمانی ها» و یا حتی «مکزیکي ها» بایستند، و یا با همبستگی با کارگران همه ی کشورها علیه همه ی استثمارگران ملی و بین المللی قیام کنند.

در حالت اول، روند مارپیچی نزولی کاهش دستمزد و کاهش تأمین اجتماعی در همه ی کشورها اجتناب ناپذیر است. شرکت های چند ملیتی همواره می توانند برای بهره گیری از کارگران ارزان تر، خط تولید خود را از کشوری به کشور دیگر منتقل کنند.

در حالت دوم، دستکم این امکان به وجود می آید که در کشورهای کم تر توسعه یافته، دستمزدها افزایش یافته و تأمین اجتماعی بهتری به وجود آمده و فاصله ی سطح زندگی با کشورهای بیش تر توسعه یافته، کم تر شود، این حالت اجباراً با توسعه ی اقتصادی و یا ایجاد شغل در کشورهای جهان سوم در تناقض نیست بلکه تنها بیانگر یک مدل دیگر توسعه است که بر مبنای صادرات دستمزد پائین تر قرار نداشته و رشد بازار ملی و مهیا کردن نیازهای بنیادی مردم را مد نظر دارد.

مبارزه برای این پاسخ انترناسیونالیستی به تهاجم شرکت های چند ملیتی، مستلزم ابتکار عمل عمومی در اتحادیه ها، و ابتکار مستقیم و رادیکال در میان اعضای اتحادیه در کارخانه های یک شرکت چند ملیتی و یا یک رشته ی صنعتی در سطح جهان است. این مبارزه هم اکنون در سطح کوچکی اما به طور واقعی شروع شده است.

موافقتنامه ی مبادله ی آزادی آمریکای شمالی (بین آمریکا، کانادا، و مکزیک) تلاشی است برای تبدیل مکزیک به یک منطقه «اقتصادی آزاد» با دستمزدهای پائین. این موافقتنامه راه را برای پاسخ جهانی علیه طرحی که می توان آن را ابتکاری برای سرمایه داری آمریکا خواند گشوده است. جنبش های نوین اجتماعی بیانگر، درد عمیق گروه های بزرگ اجتماعی است که به حال خود در فقر رها شده اند. در آمریکای لاتین شرایط مسلط کنونی خطر غیرسیاسی شدن این اقشار و تبدیل آن ها به طعمه ی آسان گرایشات راست نئوفاشیستی و ضد آزادی های دموکراتیک را به وجود آورده است. هرگونه سیاست «صلح اجتماعی» و یا همراهی دروغین با بورژوازی حاکم این احساس را به وجود می آورد که هیچ آلترناتیو دیگری وجود ندارد و بنابر این خطر فرو رفتن این اقشار به باتلاق راست را تشدید می کند. از این رو امری حیاتی است که راه های ائتلاف ساختاری با این گروه های اجتماعی فرودست و بی سازمان جستجو شده و به آن ها در سازمانیابی، دفاع از خود دستیابی به غرور و امید کمک شود.

این اقدامات باید به شیوه ای غیر دگماتیک تحقق یابد، نباید گمان یا وانمود کنیم که همه ی پاسخ ها در اختیار ماست. ساختمان سوسیالیزم، آزمایشگاه عظیم آزمون های نوینی است که هنوز تعریف نشده اند. باید از تجربه های

خود و مردم یاد بگیریم. برای گفتگو و بحث با کلیه ی طیف های چپ مدافع اصول گوش شنوا داشته باشیم.

باید بدانیم که در دنیای امروز، آنچه که می تواند از دست برود بسی ارزشمند است. مسأله همانا نجات بشریت است. گرسنگی، بیماری، فقر، تباهی محیط زیست، واقعیت های بنیادی بی نظمی کهن و نوین جهان سرمایه داری است. در جهان سوم، سالانه ۱۶ میلیون کودک از گرسنگی یا در اثر بیماری جان می بازند. این رقم معادل یک چهارم تلفات جنگ جهانی دوم با احتساب تلفات بمباران هیروشیما و اردوگاه آشویتس است. در واقع هر چهار سال، یک جنگ جهانی بر علیه کودکان شروع می شود. این واقعیت سرمایه داری معاصر است.

در شمال برزیل، فقدان ویتامین در غذای فقرا، نسل جدیدی از انسان های کوتوله را به وجود آورده است که ۳۰ سانتی متر از دیگر هموطنان خود کوتاه ترند. میلیون ها انسان که حکومت آن ها را «موش های انسانی» می خواند و نتایج ضدبشری این وضعیت را تحمل می کنند.

با احیاء مجدد سرمایه داری در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، همه ی چیزهایی که از نظر اجتماعی پست و یادآور بربریت بود احیاء می شوند. خصوصی کردن بنگاه های بزرگ ممکن است به ایجاد ۳۵ تا ۴۰ میلیون بیکار، کاهش درآمدها به میزان ۴۰ درصد منجر شد. سوسیالیزم تنها هنگامی می تواند اعتبار خود را بدست آورد که خود را برای مبارزه بر علیه این خطرات آماده و این اقدام، مستلزم سه شرط اساسی است:

نخست باید حمایت خود را برای مبارزه ی اجتماعی مردم به هدف سیاسی معینی معطوف ساخته و همواره و به طور نامشروط با مردم در همه ی

مبارزات آن ها شرکت کنیم. تبلیغات در میان مردم برای آن مدلی از سوسیالیزم باشد که تجربه و اشکال جدید آگاهی در دهه های اخیر را مد نظر دارد. ما باید مدافع آن مدلی از سوسیالیزم باشیم که در همه ی زمینه ها رهائی بخش است. این سوسیالیزم باید خودگردان، فمینیست، طرفدار حفظ محیط زیست، رادیکال، صلح طلب، متکی بر سیستم چند حزبی و به نحو کیفی و عمیقی دموکراتیک و انترناسیونالیست باشد. اما مهم تر از همه، باید رهائی تولیدکنندگان مستقیم را مد نظر داشته باشد که بدون ناپدید شدن تدریجی تقسیم اجتماعی کار بین تولیدکنندگان و اداره کنندگان ناممکن است.

تولیدکنندگان باید قدرت واقعی تصمیم گیری را در مورد آنچه که خود تولید می کنند داشته و بهترین قسمت آن را نیز خود دریافت کنند. این قدرت باید به صورت کاملاً دموکراتیک اعمال شود و آمال های واقعی مردم را بیان کند. این امر بدون آزادی احزاب و امکان انتخاب بین اشکال مختلف برنامه ی اقتصادی مرکزی ناممکن است و باید با کاهش رادیکال کار روزانه و هفتگی همراه باشد.

همه ی ما کم و بیش در مورد افزایش فساد و تبهکاری در جامعه ی سرمایه داری و در جوامع ما بعد سرمایه داری اروپای شرقی و شوروی توافق نظر داریم. امید برای اخلاقی شدن جامعه و دولت بدون کاهش رادیکال اهمیت پول و اقتصاد بازار خیالپردازانه است.

یک تصویر منسجم از سوسیالیزم نمی تواند بدون مخالفت با خودخواهی و سودهای فردی از خود دفاع کند. اولویت باید با همبستگی و همکاری باشد و این مستلزم کاهش تعیین کننده ی اهمیت پول در جامعه است. شرط سوم عبارت است از طرد کامل رویکردهای از بالا به پائین و روش های

پدرسالارانه و جایگزینانه ی احزاب کمونیست و سوسیالیست. رهائی کارگران و مردم به دست خود آن ها ممکن شود. این رهائی را نه دولت، کشورها، احزاب و یا رهبران خطاناپذیر بلکه خود مردم به دست می آورند. تلاش برای خوشبخت کردن مردم به رغم خواست آن ها، غیراخلاقی و غیرعملی است این یکی از مهم ترین درس هائی است که از سقوط دیکتاتوری های بوروکراتیک در اروپای شرقی و شوروی سابق باید آموخت.

پراتیک ما باید با اصولگرایی ما در انطباق کامل قرار داشته باشد. ما اجازه نداریم که هیچ پراتیک سرکوران و از خودبیگانه سازانه ای را توجیه کنیم. ما می بایست در عمل به آنچه الزام صرف نظر نکردنی است توجه داشته باشیم: مبارزه برعلیه همه ی شرایطی که در آن ها انسان ها تحقیر و از خودبیگانه می شوند. اگر پراتیک ما با این الزام انطباق داشت، سوسیالیسم دوباره به یک نیروی سیاسی عظیمی تبدیل می شود که شکست ناپذیر خواهد بود.

ارنست مندل

۱۹۹۲

بخشی است از سخنرانی «ارنست مندل» در اجلاس «فوروم سان پالو» ماناگو می باشد که در شماره ی ۲۳۴ نشریه ی «اینترنشنال ویوپوینت» (۱۴ سپتامبر ۱۹۹۲) درج گردیده است. این مقاله نخستین بار در آدینه شماره ی ۸۰ به چاپ رسیده است.

مترجم: آدینه

منبع: نشریه آدینه، شماره ۸۰، ۱۳۷۷

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴